

بسم الله الرحمن الرحيم

خصوصیات حضرت عباس (علیه السلام)

حضرت عباس (علیه السلام)

شب تاسوعای حسینی است متعلق به افسر رشید کربلا برادر گرانقدر امام حسین (علیه السلام)، حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) است. گرچه حضرت ابوالفضل (علیه السلام) جزء آخرین شهدای کربلا در روز عاشورا است، بعد از همه بنی هاشم و قبل از امام حسین (علیه السلام) به شهادت رسیده اما یک روز را به او اختصاص داده اند؛ به واسطه علو و عظمت مقام آن شهید بزرگوار که هم قبرش جداگانه واقع شده است، هم زیارتنامه اش مستقل از زیارت امام حسین (علیه السلام) است و هم یک روز به او اختصاص داده شده است.

به صورت ویژه حضرت عباس (علیه السلام) شخصیتی است که ائمه معصومین (علیه السلام) مدح و ثنائش را گفتند. امام صادق (علیه السلام) در زیارتنامه اش، مدحش را گفته است. امام سجاد (علیه السلام) مدح او را گفته است و امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) از او به نیکی یاد کرده است. امام حسین (علیه السلام) درباره اش جمله «بنفسی انت» [۱] را گفته؛ یعنی امام حسین (علیه السلام) به قربان تو. فرموده است، حضرت اباعبدالله (علیه السلام) کنار جنازه اش، در قالب اشعاری که بیان کرده او را ماه خطاب کرده: «ایا قمرا منیرا کنت عونى»، ای ماه نورانی تو پشتوانه من بودی، تو مانند ستون خیمه استوار بودی.

شخصیتی که در دوران خانه نشینی امیرالمومنین (علیه السلام) متولد شد، سالهای ۲۳ و ۲۴. دورانی که امیرالمومنین (علیه السلام) در خانه به سر می برد و خلافت ظاهری با او نیست. در دامن ام البنین که خانمی فصیح، بلیغ، شجاع و از خانواده علم، ادب، فصاحت و شجاعت، عموی ام البنین شاعر معروفی بوده؛ در تاریخ لبید گاهی پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) اشعار او را ترنم می کرد و می خواند و درباره توحید اشعاری دارد که از این خاندان است؛ خودش هم طبع شعر داشت و اول کسی است که برای فرزندانش در قبرستان بقیع شعر سروده. آن اشعاری که در مفاتیح هست و هم در تاریخ آمده. در چنین خانه ای متولد شد و با چنین مادر و پدری چون امیرالمومنین (علیه السلام) که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: اگر همه مردم فرزند ابوطالب بودند، شجاع بودند و چون ابوطالب شجاعت در همه فرزندانش موج می زد. با چنین توصیفی حضرت عباس (علیه السلام) متولد شد. روزی که پدرش شهید شد، چند فرزند صغیر و کوچک در خانه امیرالمومنین (علیه السلام) است. از ام البنین فرزندان که بعضی هایشان یکی دو سال بیشتر ندارند، برادرهای حضرت عباس (علیه السلام) و خود حضرت عباس (علیه السلام) که در نوجوانی پدر از دست داد و کمتر از شاید ۱۵ یا ۱۶ سال دارد، پدرش شهید شد.

ام البنین در خانه ی امیرالمومنین (علیه السلام) وقتی حضرت (علیه السلام) شهید شد، چهار فرزند از آن حضرت داشت که بعضی از این ها صغیر بودند. فرزندان حضرت زهرا (سلام الله علیها) در شهادت پدر این ها همه بالغ بودند، امام حسن (علیه السلام) نزدیک ۳۷ سالش بود و امام حسین (علیه السلام) هم همینطور اما وجود مقدس حضرت ابالفصل (علیه السلام) و برادرانشان کم سن و سال ترین هستند که به فراغ پدر و یتیمی پدر مبتلا شدند و در خانه ام البنین داغ امیرالمومنین (علیه السلام) بیشتر اثر گذاشت؛ چون بچه صغیر داشت و حضرت در خانه این ها حالا بالغ شدند به ۲۲ سال، ۲۳ سال.

حضرت عباس (علیه السلام) ۳۶ سال ۳۷ سال داشت. چهار برادر ام البنین، چهار فرزند به صحنه کربلا کنار امام حسین (علیه السلام) فرستاده است. فرزندان رشید و شجاع که اغلب این ها عرض کردم سایه پدر بالای سرشان نبوده و بزرگ شده اند. تربیت مادر، ام البنین که خود زنی است که در مکتب امیرالمومنین (علیه السلام) این تربیت را آموخته و این فرزندان را آماده کرد. عاشورا این چهار فرزند از او به شهادت رسیدند که در راس آن ها، افسر رشید کربلا، حضرت ابالفصل العباس (علیه السلام) است. در میان انبوه صفات حضرت ابالفصل (علیه السلام) که در زیارتنامه اش آمده، اگر مفاتیح را باز کنید حضرت عباس (علیه السلام) را خوب می شناسید.

بینید، امام صادق (علیه السلام) عمو جانش را چطور تعریف کرده. می گوید: سلام خدا، فرشته ها، انبیاء، اولیا، صلحا، شهدا و صدیقین بر تو ای عموی بزرگوارم حضرت عباس (علیه السلام)؛ «سلام الله و ملائکتک ی و انبیائتک ی و رسله». [۲] می گوید: عمو جان! خدا لعنت کند کسی که تو را شناخت؛ «لعن الله من جهل حقک»، [۳] نه آنکه تو را کشت. آنکه ملعون است نه آنکه به قتل تو راضی بود، آنکه ملعون است و تو را شناخت و آنکه حق تو را نادیده گرفت، لعنت خدا بر او هم باد. در زیارتنامه هست، الفاظش این شخصیت را در میان انبوه صفات بینید.

اوصاف حضرت عباس (علیه السلام)

بنده چهار پنج تا از صفاتش را امشب برای شما عرض می کنم به دو منظور: منظور اول، شناسایی حضرت ابالفصل (علیه السلام) که فقط در قالب شعار و مصیبت نباشد، شناسیم. او را به یک عنوان، یک شخصیت مصیبت دیده صرف شناسیم. این چهار پنج صفتی که می گویم اولین هدفم ارتباط و شناسایی حضرت عباس (علیه السلام) است و جهت دوم، درس گرفتن از این چند صفت. شب تاسوعا است و ایام دارد تمام می شود. ما بینیم چطور می خواهیم از حضرت ابالفصل (علیه السلام) الگو بگیریم، این چند صفت را حالا هر چقدر امشب فرصت من اقتضا کند، خدمت شما عرض می کنم.

وصف اول: ایمان استوار

ویژگی اول، ایمان استوار و محکم. برادران، جوانان، بعضی ها ایمانشان ایمان عاریه ای و قرضی است. آدم یک وقت مال، مال خودش است؛ یک دوچرخه ای، ماشینی و موتوری مال خودش است؛ خوب این خیالش راحت است که هر وقت بخواهد سوار بشود و هر وقت بخواهد در خانه می گذارد و هر وقت بخواهد به کسی می دهد اما یک وقت یک وسیله، عاریه ای است. امروز گرفته، فردا نگهدارد و دو روز، سه روز بالاخره باید برگرداند. ایمان بعضی ها مال خودشان است و تا دم مرگ دارند اما بعضی ها ایمانشان عاریه ای است و زود در شرایط مختلف واگذار می کنند و زود از دست می دهند.

بگذار آیه ای بخوانم. قرآن می فرماید: مردم دو دسته هستند: «فمستقر و مستودع»، [۴] بعضی ها مستقر هستند و بعضی ها مستودع. چقدر این آیه زیباست: «هو الذی انشاکم من نفس واحده»، [۵] همه شما از پدر و مادر واحد به دنیا آمدید، آدم و حوا ولی بعدا دو دسته شدید، «فمستقر و مستودع». بعضی ها شدید مستقر و بعضی ها شدید مستودع. تقریباً ده تا تفسیر برای این دو تا کلمه شده که مستقر و مستودع به چه معناست. من ۹ تایش را کاری ندارم و مورد بحثم نیست اما یک تفسیرش که در روایت آمده، امام صادق (علیه السلام) فرمود: مستقر آن است که ایمانش استوار است تا می میرد، با ایمان است. ولی مستودع آن است که ایمانش عاریه ای است و بی ایمان از دنیا می رود؛ [۶] و در شرایط مختلف ایمان را از دست می دهد.

یک آقای خدمت امام صادق (علیه السلام) آمد و گفت: یابن رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) می ترسم؟ آقا فرمود: از چه چیزی می ترسی؟ گفت: آقا از اینکه شما فرمودید، قرآن فرموده مردم دو دسته هستند، مستقر و مستودع. اگر من جزء مستودع ها باشم چه کنم؟ اگر من ایمانم عاریه ای باشد چه کنم؟ آقا فرمود: یک دعا به تو یاد می دهم که همیشه بخوان. هر روز بعد از نمازهایت بخوان تا ایمانت جزء ایمان های مستقر باشد. البته معلوم است که اسم را جستی مسمای بجوی، ماه در بالاست نی در آب جوی. صرف خواندن نیست. مثل و تحقق در زندگی هم هست. آقا چه چیزی بخوانم؟ این دعا در مساجد گاهی نوشته، در مفاتیح هم نوشته و کوتاه هم هست. فرمود: این را هر روز بخوان که جزء ایمان عاریه ای نباشی.

آقا دعا چیست؟ «رضیت بالله ربا و بمحمد صلی الله علیه و آله نبیا و بالاسلام دینا و بالقرآن کتابا و بالکعبه القبله و بعلیا اماما». [۷] چند مورد آنجا. هر روز اگر آدم بعد از نماز مقید بود این دو سطر ذکر را بخواند که حالا بنده همه اش را نخواندم، مقید بود بخواند. چهار پنج تا عقیده را اظهار می کند. خدا، قرآن، کعبه، رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه اسلام (علیه السلام) فرمود: این را بخوان تا ایمانت عاریه ای نباشد. یکی دیگر آمد خدمت امام (علیه السلام) گفت: آقا چه کنم که یک وقت قبل از مرگ ایمانم از من سلب نشود و مستقر باشد. داشتیم کسانی که عالم بوده و بی ایمان مرده، عابد بوده و بی ایمان مرده. چه کنم؟ فرمود: این آیه را زیاد بخوان تا هنگام مرگ با ایمان از دنیا بروی. آقا کدام آیه: «ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکه الا تخافوا و لا تحزنوا»، [۸] تا آخر آیه که خدا می

گوید: هر کس ایمانش مستقیم و محکم باشد، فرشته ها هفت تا پیغام به او می دهند. «الا تخافوا»، نترس و حزن به خودت راه نده. بهشت در انتظار توست و مهمان خدا هستی.

هفت پیغامش آن هایی است که در این آیه است. فرمود: این را زیاد بخوان. یکی دیگر آمد خدمت امام کاظم (علیه السلام). این ها را می گویم که اهمیت بحث را بگیرد. آقا فرمود: این دعا را زیاد بخوان: «اللهم لا تجعلنی من المعارین» [۹] خدا دین مرا عاریه ای قرار نده، دین مرا قرضی قرار نده، دین مال خودم باشد. خیلی ها بودند دینشان قرضی بود و خیلی ها بودند ملون بودند.

شبت بن ربعی با امیرالمومنین (علیه السلام) بیعت کرد و هم در نهروان با امیرالمومنین (علیه السلام) جنگید. با امام حسن مجتبی (علیه السلام) بیعت کرد و سر از سپاه معاویه در آورد. با آقا جنگید و در لشکر عمر سعد شرکت کرد. با حضرت اباعبدالله (علیه السلام) جنگید و در لشکر مختار هم به عنوان خون خواهی امام حسین (علیه السلام) اسمش را نوشت و به عنوان خون خواه امام حسین (علیه السلام) قیام کرد. مثل جایی که یک دزدی خودش لابه لای مردم فرار کند و کسی نفهمد که دزد کیست. دارند دزد را می گیرند و این هم در میان مردم دنبال دزد بدود، دارند قاتل های امام حسین (علیه السلام) را می گیرند این هم در میان مردم دوید و گفت: من هم دنبال قاتل ها هستم. خودش قاتل است، خودش جزء لشکر عمر سعد است؛ با مختار هم نساخت و دو سال حکومت مختار بیشتر دوام نیاورد، رفت به ابن زبیر پیوست.

شما نگو چقدر عمر کرده، نه این ها همه کوتاه بوده، فاصله ها هم کم بوده. ۱۰ سال زمان امام حسن (علیه السلام) است، مدتی زمان امام حسین (علیه السلام) است و بعد زمان مختار که چند سال بعد از امام حسین (علیه السلام) بود که مجموعاً شاید ۲۰ یا ۳۰ سال بیشتر طول نکشد. اما چند طور مثل بفرمائید که این حیواناتی که رنگ تغییر می دهند با طبیعت؛ چند طور بوقلمون صفتی به خرج داد و رنگ عوض کرد. بعضی ها وقتی پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) ظهور کرد، سال اول مسلمان شدند.

خوب حالا از باب به هر حال اینکه آن زمان باران خوب آمد و اولاد خدا به آن ها خوب داد و وضعشان خوب شد. گفتند: اسلام دین خوبی است، بین مسلمان شدیم باران آمد، دیدی مسلمان شدیم خدا اولاد به ما داد، سالم و صالح، خوشحال شدند. حالا یک منطقه دیگر باران نیامد، یک منطقه دیگر فقر آمد گفتند: این اسلام باعث شد. اگر مسلمان نمی شدیم وضعمان خوب بود. قرآن می گوید: «و من الناس من یعبد الله علی حرف» [۱۰] بعضی ها آمپر و ملاک مسلمان شدنشان خیر است؛ یکجا که خوب می شود می گویند این از برکت اسلام است و یکجا بد می شود، به فال بد می دانند و می گویند از بد قدمی اسلام است. انسان نباید اینطور باشد.

ایوب در اوج ثروت می گفت خدا، در اوج بیماری و فقر هم می گفت خدا، ایمان محکم داشت. اگر می خواهی ایمان محکم داشته باشید، برادران عزیز، در این شب تاسوعا به شما عرض می کنم. ایمان محکم با ذکر دائم، با دائم وضو

بودن، با نماز اول وقت، با دعا ارتباط داشتن، با قرآن، با دعا کردن و با زیارت حضرت معصومه (سلام الله علیها)؛ شما در زیارت حضرت معصومه (سلام الله علیها) چه می گوید.

جوان ها، نوجوان ها، برادران و خواهرانی که می ایستید مقابل حرم کریمه اهل بیت (علیه السلام) این فراز زیارت را تا به حال دقت کرده اید، بنده گاهی این فراز را خودم در قنوت نماز می خوانم، از بس زیباست. این فراز، «اللهم انی اسئلك» که در زیارت حضرت معصومه (سلام الله علیها) است، کلام امام رضا (علیه السلام) است: «اللهم انی اسئلك ان تختم لی بالسعاده»، [۱۱] خدا، کار ما آخرش باید درست بشود. پایانش، «تختم لی بسعاده». نتیجه ها که اعلام می شود مهم است، رتبه ها که در خانه آمده مهم نیست، مهم است که کجا قبول می شوید، کجا امتحان می دهید مهم نیست. «اللهم انی اسئلك ان تختم لی بالسعاده فلا تسلب منی ما انا فیهِ»، [۱۲] خیلی مهم است، از من نگیر اینی را که دارم؛ روضه دارم، امام حسین (علیه السلام) دارم، شیعه هستم و پیرو اهل بیت (علیه السلام) هستم، نماز می خوانم، متدین هستم، با کسی اختلاف ندارم و از کسی کینه ندارم؛ این ها را از من نگیر. چون بودند کسانی که بی ایمان از دنیا رفته اند. پس ایمان استوار یک ویژگی حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) و برادرانش است. ایمان بی نظیر و محکم، اعتقاد به خدا، اعتقاد به امام معصوم (علیه السلام) و به ولی خدا است.

این یک خصوصیت حضرت ابوالفضل (علیه السلام) است که بنده اشاره کردم. درسی که از آن می گیریم این است؛ آقایان، برادران و خواهران، ایمان هایمان ملاکش بر اساس مسائل دنیوی و رویکرد و پشتکرد دنیا نباشد؛ چه آنجایی که اقبال است، چه ادبار، چه سالمی، چه بیمار، چه داری و چه ندار. ملاک خدا پرستی نباید این مسائل دنیایی باشد؛ خدا پرستی نباید فصلی بشود. یک شب دیگر هم عرض کردم که دینداری نباید زمان ببرد و مقطعی باشد. مستقر و مستودع. قرآن کریم مردم را دو دسته کرده، بعضی ایمان ها، ایمان مستقر است و بعضی ایمان ها، ایمان مستودع.

ایمان عاریه ای

یک آقایی در زمان امام صادق (علیه السلام) بود به نام ابوالخطاب. این آدم منحرف شد، این آدم درباره ائمه (علیه السلام) غلو کرد و امام صادق (علیه السلام) فرمود: او را لعنش کنید، [۱۳] طردش کنید و به حرف او گوش ندهید. یک آقایی است به نام عیسی می گوید: من امام کاظم (علیه السلام) را دیدم. البته امام کاظم (علیه السلام) در کودکی بود و سن و سال کمی داشت. رفتم پیش این آقازاده و گفتم: آقازاده شما پسر امام صادق (علیه السلام) هستید، ما از پدرت تعجب می کنیم. گفت: چه تعجیبی می کنید؟ گفتم: بابایت یک روز به ما می گفت از ابوالخطاب، -ابوالخطاب یک کسی بود در زمان امام صادق (علیه السلام) زندگی می کرد. - پدرت یک روز به ما می گفت از ابوالخطاب حمایت کنید و حرفش را گوش بدهید حالا می گوید لعنش کنید، طردش کنید و حرفش را گوش ندهید.

ما کدام حرف پدر شما را توجه کنیم. امام لبخندی زد و فرمود: قرآن خواندی، بعضی ها ایمانشان عاریه ای است. ابوالخطاب ایمانش عاریه ای بود؛ تا این ایمان را داشت پدرم می فرمود: از او حمایت کنید. اما الان این ایمان را از دست داده، منکر شده و در مقابل ائمه (علیه السلام) موضع گرفته. حالا می گوید او را لعنتش کنید؛ چون ایمانش عاریه ای بود. می گوید: آمدم خدمت امام صادق (علیه السلام) سلام کردم و این قصه را تعریف کردم. این آقا، عیسی شلقان می گوید، گفتم: آریالا، پسر تاناام کاظم (علیه السلام) یک همچین موضوعی را مطرح کردیم و پسر شما اینطور آقا پسران فرمود. امام (علیه السلام) فرمود: درست گفته؛ اگر از من هم سوال می کردی همین جواب را می دادم. [۱۴] بروید یک کاری کنید که ایمان مال خودتان باشد و اعتقاداتان را یک روز شیطان نبرد، یک روز فلان رفیق نبرد، یک روز یک صحنه گناه نبرد، یک روز یک صحنه معصیت سست نکنند. اگر ایمان برای خودت بود این ایمان استوار است و این ایمان در زندگی حضرت عباس (علیه السلام) موج می زد.

وصف دوم: شجاعت حضرت ابوالفضل (ع)

طبق فرمایش امام صادق (علیه السلام) ویژگی دوم حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) شجاعت آن حضرت است. برادران عزیز، جوان های گرمی، من و شما گاهی شجاعت را فقط به نبرد در میدان جنگ می دانیم اما این شجاعت نیست؛ شجاعت یعنی کنترل قوه ی غضب. ما یک قوه داریم به نام غضب. اگر بی باکی و تهور باشد، غلط است. اگر انسان خمودی و سستی و بدون حساسیت باشد، این هم غلط است. حد وسطش می شود شجاعت اما شجاع فقط کسی نیست که در میدان بجنگد.

شجاع گاهی باید بعضی وقت ها به خاطر خدا شمشیر غلاف بکند، این شجاع است و فقط به نبرد نیست. وقتی بدن امام حسن مجتبی (علیه السلام) تیر باران شد، حضرت ابوالفضل (علیه السلام) دست به قبضه شمشیر برد. یک شجاع، یک قوی، یک جوان رشید ایستاده باشد و در مقابلش جنازه برادرش را تیر باران کنند؛ حدود ۲۶ یا ۲۷ سال سن داشتند، آن زمان تا دست برد به قبضه شمشیر، امام حسین (علیه السلام) فرمود: برادرم شمشیر را غلاف کن، برادرم فرموده نمی خواهم خون پای جنازه ریخته بشود.

گفت: چشم و شمشیر را غلاف کرد. این را می گویند شجاع که در یکجا به خاطر خدا، با اینکه می تواند، اگر شمشیر دست می گرفت آنجا می توانست جلوی خیلی مسائل گرفته بشود اما غائله می شد و پای جنازه خون ریخته می شد. خودش را کنترل کرد، این شجاعت است. آن کسی که آب دهان به صورت مالک اشتر می اندازد، یک آشغالی می ریزد، مالک بر می گشت او را نگاه می کرد او آب می شد. مالک اشتر فرمانده رشید امیرالمومنین (علیه السلام) است، کسی است که در اوج سپاه معاویه رفت تا جلوی خیمه، حضرت فرمود: برگرد. خوارج نگذاشتند و مالک یک تنه به سپاه می زد و بر نمی گشت نگاه کند ببیند چه کسی آب دهان انداخت. سرش را انداخت پائین و رفت مسجد دعایش

کرد: خدایا! او را ببخش نفهمید. این شجاعت است. فکر نکن شجاعت این است که دستی ماشین را پائین بکشی، پیری پائین و به هم بزنی. نه آقا، شما مقصر نیستید او مقصر است. او بد پیچیده، او ناسزا گفته ولی زن و بچه در ماشین است. شما ملاحظه کن و به خاطر خدا کوچکش نکن. آن هم پیش زن و بچه اش یک اعتباری دارد. شما یک جوان که خانمش همراهش، سوار موتورش است، در ماشینش است، درست است می گوید، آقا او پیچید او مقصر بود مگر او که آب دهان انداخت مقصر نبود، مگر او که تیر به جنازه زد مقصر نبود، یکجا به خاطر خدا. خدایا! من کوتاه آمدم، من جوان برای اینکه دیدم این جلوی خانواده اش تحقیر می شود، برای اینکه نخواستم غائله ای به پا شود و نخواستم ناسزایی گفته بشود؛ این شجاعت است، این کار هر کسی نیست.

#### نشانه های شجاعت

شجاعت علامت هایی دارد، یک علامت شجاعت فرمود این است، وقتی غضبناک می شود بتواند غضبش را به موضع کنترل کند. یک علامت شجاع این است که فرمود: بتواند در زندگی صداقت داشته باشد و راست بگوید. روایت داریم، اگر اشیا را تقسیم کنند، کذب می رود در لشکر ترس و صدق می رود در لشکر شجاعت؛ «لو تمیزت الاشياء لکان صدق مع الشجاعه»، حالا شجاعت که بنده می گویم به فارسی است و صحیح عربی اش شجاعت است. «لکان الصدق مع الشجاعه و الکذب مع الجبن»، [۱۵] دروغگو ترسو است، دروغگو کسی است که صداقت در برخورد ندارد، خائف است اما شجاع کسی است که راستش را می گوید و بلند شده مقابل امیرالمومنین (علیه السلام) دفاع می کند، از امام حسین (علیه السلام) دفاع می کند؛ به این می گویند شجاع.

شجاعت گاهی به نبرد در میدان است، بله حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) این شجاعت در زندگی موج می زد؛ در نبرد صفین چند نفر را به درک واصل کرد و از افراد رشید سپاه معاویه چند نفر. ۷ نفر هم بنده دیدم نوشتند در یک نبرد، حضرت عباس (علیه السلام) با اینکه در صفین خیلی جوان بود، اصلاً نوجوان است. در صفین باید ۱۴ یا ۱۵ سال بیشتر سن نداشته باشد. اما همراه پدرش امیرالمومنین (علیه السلام) و برادرانش امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) به میدان آمده، شجاعت حضرت عباس (علیه السلام) است. کربلا هم این امام حسین (علیه السلام) بود که حضرت عباس (علیه السلام) را نگه داشت و الا زودتر از این ها میدان رفته بود.

هر چه می آمد و می گفت: برادر «ضاق صدری»، [۱۶] سینه ام سنگین است بگذار بروم، من تحمل ندارم. می فرمود: «انت صاحب لوائی»، [۱۷] تو صاحب لوا و پرچم من هستی، تو صاحب علم این لشکر هستی، بمان. امام حسین (علیه السلام) چند بار آمد بزند به قلب دشمن. آن لحظه ای هم که زد به قلب دشمن، امام (علیه السلام) به او فرمود: یعنی خودش به امام (علیه السلام) عرض کرد اجازه بدهید اول بروم با این ها صحبت کنم؛ اول حمله نکرد و آمد در مقابل لشکر ایستاد و فریاد زد: «عمر سعد هذا ابن بنت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)» این امام حسین (علیه السلام)

است، فرزند دختر رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) است، فرزند حضرت فاطمه (سلام الله علیها) است، همه مردهای لشکرش هم کشته شدند.

آخرین لحظه بود، پسر سعد دیگر من مانده ام و امام حسین (علیه السلام). این جریان را مرحوم مقرر در تاریخش در مقتلش آورده که مقتل نسبتاً خوبی است. ایشان در آنجا می گوید: عمر سعد جواب نداد و شمر فریاد زد و گفت: برو به امام حسین (علیه السلام) بگو بیعت کند تا آب را باز کنیم، فقط بیعت. این اواخر دیگر گاهی بیعت هم نمی گفتند، می گفتند: تن دادن به امر یزید؛ نه اینکه فقط بیعت بلکه امر یزید را تن بده. ممکن بود یزید امر کند بگوید اعدام کنید، بگوید گردن بزنید. می گفتند: شما تسلیم امر امیر باش نه بیعت. فقط گاهی این اواخر حرف اصلاً عوض شد؛ تسلیم امر امیر باش، امیر یزید باش که هر تصمیمی او گرفت.

آمد یا حضرت اباعبدالله (علیه السلام) اینطور گفتند. اینجا بود که مشک را برداشت و حمله کرد، ۴ هزار نفر؛ شما نگو آقا ۴ هزار نفر حریف یک نفر مگر نمی شوند، نه می دانید چرا؟ چون هر کسی فکر می کند الان این را می کشد. اگر یکجایی یک انفجاری، یک حادثه ای، یک اتفاقی افتاد، همه فرار می کنند و همه که از بین نمی روند؛ چون هر کسی فکر می کند این بمب شاید به این بخورد. علتش این است. بعد هم یکجا ۵۰ نفر فرار کنند، بقیه هم فرار می کنند. علت این است که واقعاً می ترسیدند. قرآن چقدر زیبا می گوید، می گوید: لشکر گورخر اگر در بیابان یک شیر به آن حمله کند همه آن ها فرار می کنند و نمی گویند: ما این همه حیوان جلوی یک حیوان بایستیم، تکه تکه اش می کنیم و همه فرار می کنند.

می فرماید: «کانهم حمر آیه قرآن است مستغره»، [۱۸] «فرت من قسوره»، [۱۹] دیدید چطور گورخرها از مقابل شیر فرار می کنند و می ترسند که شیر است، این ها قدرت مقابله ندارند؛ چون هر کسی خودش را می بیند و مجموعه را نمی بیند. به یکی از عزیزانی که اهل منبر و مداحی است می گفت: من چه کنم که در جمعیت زیاد بتوانم حرف بزنم و خجالت نکشم، گفتم: تو فکر کن هر کدام این ها یک نفر پای منبر است، نگو مجموعه نشسته که اگر یکی یکی فرض کردی، آنوقت فکر می کنی برای یک نفر داری حرف می زنی و خجالت نمی کشی. هرکسی فکر می کرد حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) او را می زند. لذا، ۴ هزار نفر فرار کردند. این شجاعت فرزند امیرالمومنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) است که اینگونه در کربلا ایستاد و صفوف دشمن را از هم شکافت. این صفت دوم از شجاعت حضرت عباس (علیه السلام) را درس بگیریم.

عزیزان، برادران و خواهران، شجاع در میدان نیست مگر، «اشجع الناس من غلب هواه»؛ [۲۰] هرکس بر هوی نفسش غلبه کرد، شجاع است. این نبرد است و آنجایی که شهوت به تو دستور می دهد، آنجایی که غریزه به تو دستور می دهد،

آنجایی که نفس به تو دستور می دهد که آبروی فلانی را ببر، شخصیتش را بکوب، زیر آتش را بزن و کارش را خراب کن، این طور جاها اگر مقابل نفس ایستادی، تو شجاع هستی. این شجاعت غلبه در میدان نبرد، جهاد اکبر دانسته شده.

اگر بر شیطان غلبه کردی، شجاع هستی. اگر امیر نفس خود شدی، شجاع هستی. اگر غضبناک شدی و خودت را کنترل کردی، شجاع هستی. اگر یک جایی به خاطر خدا گناهی را ترک کردی، شجاع هستی. راست گفتی و دروغ را در زندگی ات کنار گذاشتی، شجاع هستی. شجاعت فقط در میدان جنگ نیست. این ویژگی دوم حضرت عباس (علیه السلام) فرزند امیرالمومنین (علیه السلام) که امشب منسوب به اوست.

وصف سوم: وفاداری حضرت ابوالفضل (ع)

ویژگی سوم حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) که از پدرش امیرالمومنین (علیه السلام) دارد، ویژگی وفاداری است. برادران و جوان های عزیز، رسول خدا حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: «لا عهد لمن لا وفاله». [۲۱] آدمی که وفادار نیست، ایمان ندارد. فرمودند: وفا و صداقت مثل دو تا ریل کنار هم است: «الوفاء و صدق تواما». آدم صادق وفادار است، آدمی که صدق در زندگی اش نیست بی وفا است. قرآن می فرماید: «من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه». [۲۲] آنهایی که قول می دهند، پای قولشان می ایستند و اهل بهشت هستند.

بودند کسانی که در بدر نبودند، جنگ نکردند و توفیق حضور پیدا نکردند؛ به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) گفتند: اگر جنگ بود ما شرکت می کردیم، اگر توفیق داشتیم مبارزه می کردیم. جنگ احد که شد نیامدند و گفتند: منظور ما آن جنگ اول بود و نیامدند؛ آیه نازل شد: «لم تقولون ما لا تفعلون»، [۲۳] چرا حرفی می زنید که پای آن نمی ایستید؟ بودند کسانی که در جنگ تبوک، جنگ تبوک ۷۰۰ کیلومتر راه بود، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گاهی پیاده و گاهی با مرکب های عادی رفته بودند.

سه تا جوان در مدینه بودند که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: بیایید. گفتند: شما برو ما می آییم. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رفت؛ امروز می آییم، فردا می آییم، این گفت برویم، آن گفت: بالاخره نرفتند. پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رفت تبوک و برگشت که جنگ بسیار سختی بوده؛ مبارزه نظامی نبوده و جنگ در نگرته ولی ۷۰۰ کیلومتر راه، بعضی ها در این جنگ مردند، از سختی مردند. عبدالله زلوجادین مُرد و در این جنگ او را به خاک سپردند. بعضی ها در مسیر این جنگ، خرما را چند قسمت می کردند و می خوردند. جیش الاسره است، جنگ سخت است و این آقای راحت طلب، در مدینه نشسته بوده و در دیوار را تماشا می کرد.

پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که برگشت فرمود: هیچ کس با این ها حرف نزنند. تحریم سخن، تحریم گفتار. آمدند دیدند کسی با آن ها حرف نمی زند، چه خبر بود تبوک؟ کسی جواب نمی داد. جنگ شد یا نشد؟ کسی جواب نمی داد. همه با این ها تحریم سکوت بودن حتی خانم هایشان هم با آن ها حرف نمی زدند. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)

و آله و سلم) آمدند سوال کردند، خودتان می توانید صحبت نکنید. آن ها هم واقعاً جهنمی شده. یک وقتی کسی تحریم سخن بشود، می فهمد یعنی چه. بدترین تحریم، تحریم سخن است که رفیقت حرف نزند، مادرت صحبت نکند، پدرت صحبت نکند. هیچ کس با این ها صحبت نمی کرد.

گفتند: خودمان هم با خودمان صحبت نکنیم. حالا که اینطور شد، خودشان هم سخن گفتن با خودشان را تعطیل کردند. آنقدر گریه و زاری و ناله کردند تا خدا توبه شان را پذیرفت و اینطور مؤدب شدند که نسبت به پیغمبر رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بی وفایی کردند. پیغمبر رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)، از جان شما عزیزتر است که ۷۰۰ کیلومتر راه با این سختی رفته و شما تماشا می کنید، در مدینه نشستید و در و دیوار را نگاه می کنید، نشستید و منتظر بازگشت هستید.

وفاداری یکی از صفات مومن است؛ وفای به خدا و وفای به امام (علیه السلام) حجت خدا. شمر برای حضرت ابالفضل (علیه السلام) و سه تا برادرانش امان نامه آورد. البته هر کدام مستقل هستند و می توانند یکی بگویند، من قبول می کنم، می تواند یکی بگوید، من می روم اما هیچ کدام حاضر نشدند. تا امان نامه دست حضرت ابالفضل (علیه السلام) رسید، حضرت زینب کبری (سلام الله علیها) چشم هایش را به دهان حضرت عباس (علیه السلام) دوخته بیند که او چه می گوید؟ آیا برادر را تنها می گذارد؟ آیا می رود؟

یک وقت صدا زد، شمر خدا خودت و امان نامه ات را لعنت کند. امان نامه را برگرداند و ماند؛ این وفاداری است. شب عاشورا حضرت زینب کبری (سلام الله علیها) می گوید: از کنار خیمه حضرت عباس (علیه السلام) عبور کردم، دیدم سه تا برادر هایش نشستند کنارش و خودش هم نشسته. حضرت زینب (سلام الله علیها) گوش می کرد و با این حرف ها امید پیدا می کرد. دید می گوید: برادران فردا چه می کنید؟ جنگ حتمی شده و همین امشب را به ما مهلت دادند. شما چه می کنید؟ فرزندان ام البنین گفتند: حضرت عباس (علیه السلام) تو برادر بزرگ ما هستی، رای ما رای توست. گفت: اگر تصمیم با من است، تا ما زنده هستیم نباید ضربه ای به فرزند زهرا حسین بن علی (علیه السلام) وارد شود؛ همه تان باید جان فدا کنید و همین کار را هم کردند. چهار تایشان قبل از امام حسین (علیه السلام) شهید شدند.

پیش از این مادرشان زنده بوده، در مدینه بوده و مادر چهار شهید است. گفتنش آسان است که همزمان خبر بیاورند، چهار فرزندات قطعه قطعه شدند. تا به او خبر شهادت دادند، گفت: «کلهم بفدا الحسین»، همه آن ها به فدای امام حسین (علیه السلام) من کاری با این ها ندارم. به من بگویید امام حسین (علیه السلام) چه شد. این وفاداری نیست شخصیتی که آب در دستش است و تشنه است اگر آب می نوشید، شاید بهتر مبارزه می کرد و کسی هم مذمت نمی کرد، این توان را داشته که به آب رسیده اما آب را روی آب می ریزد، امام حسین (علیه السلام) تشنه باشد. من آب نمی آشامم. این وفاداری حضرت ابالفضل (علیه السلام) است.

بیاید از زندگی حضرت عباس (علیه السلام) وفا را یاد بگیریم، وفای نسبت به خدا و وفای نسبت به همدیگر؛ نسبت به خانواده مان بد قولی نکنیم، نسبت به فرزندان، نسبت به پدر و مادر و نسبت به حجت خدا، امام معصوم (علیه السلام) و امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) این وفاداری را داشته باشیم. این صفت دیگر حضرت ابالفضل (علیه السلام) است. این تا به اینجا سه تا صفت؛ ایمان محکم، شجاعت، وفا.

وصف چهارم: ولایت پذیری حضرت عباس (ع)

ویژگی چهارم، ولایت پذیری است. من خیلی تاریخ را گشتم، در این ۲۰ سالی که حضرت ابالفضل العباس (علیه السلام) کنار امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) بوده، یک جایی عرض اندام کرده باشد، یکجایی اظهار وجود کرده باشد، یکجایی بگوید شما یک پسر امام علی (علیه السلام) هستید، من هم یک پسر، خطبه ای، حدیثی، جمله ای، ابدأ. مطیع محض برادرانش بود. تا امام حسن (علیه السلام) بود مطیع او بود تا امام حسین (علیه السلام). اصلاً نیست در جایی که او برای خودش یک علمی به پا کرده باشد. ما داشتیم در فرزندان ائمه (علیه السلام). گاهی داشتیم در فرزندان امام کاظم (علیه السلام)، داشتیم بعضی ها مقابل امام رضا (علیه السلام) قد علم کردند.

زید النار، برادر امام رضا (علیه السلام) است. امام (علیه السلام) او را سرزنش کرد؛ چون در خط امام رضا (علیه السلام) حرکت نمی کرد. [۲۴] داشتیم عبدالله بن موسی بعضی نوشتند: بعد از پدرش موسی بن جعفر (علیه السلام) قائل به امامت امام رضا (علیه السلام) نشد. داشتیم در فرزندان البته اندکی. اما حضرت ابالفضل (علیه السلام) یکجا تاریخ نشان نداده به فرزندان امیرالمومنین (علیه السلام) که برادرهایش هستند، ایشان هم یک برادر شجاع است، رشید است، فهیم است، بصیر است، آگاه است؛ با تمام ادب و ویژگی که دارد یکجا اظهار وجود کند، ابدأ المطیع. در زیارتنامه اش است: «المطیع لله و لرسوله و لامیرالمومنین و لآخیه الحسن و لآخیه الحسین». [۲۵] عرض کردم تا امام حسین (علیه السلام) فرمود: شمشیر باید غلاف شود، گفت: چشم و نگفت: نه، باید بکشیم، باید بزنی، باید برخورد کنیم. تا می آمد و می گفت: آقا جان، بروم میدان، می فرمود: نه، بمان؛ می گفت: چشم. هر آنچه امام (علیه السلام) می فرمود.

این ولایت پذیری حضرت عباس (علیه السلام) بسیار نکته مهمی است. برادران اگر یک مجموعه، از پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت داریم که فرمود: سه نفر می روید یکجا و یکی از شما فرمانده بشود، «فامروا احدهم» که اوضاع به هم نریزد. حالا دو نفر ممکن است با هم کنار بیایند اما سه نفر که می شود باید یک کسی رهبری را به عهده بگیرد. باید فرماندهی داشته باشد. مگر می شود پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رفته باشد و امت اسلامی را بی رهبر بگذارد.

آن هایی که می گویند پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) انتخاب را به مردم واگذار کرد، واقعاً متوجه تبعات این کلام نیست. ۲۳ سال برای دینی زحمت کشیده باشد بعد واگذار کند به امان خدا. چطور حضرت موسی (علیه السلام) می

خواهد یک ماه از شهر بیرون برود، میقات جانشین می گذارد: «و اذ قال موسی لآخیه هارون اخلفنی فی قومی و اصلح»، [۲۶] برادر تو جای من بنشین و کارهای مرا انجام بده تا من برگردم. یک مسافرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که می خواست برای فتح مکه برود، در مدینه نماینده گذاشت. پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جنگ می رفت، نماینده می گذاشت. تبوک رفت و امیرالمومنین (علیه السلام) را گذاشت.

در مدینه تنها جنگی که شاید یکی از جنگ ها لااقل چون موته هم امیرالمومنین (علیه السلام) نبوده. جنگ تبوک از آن جنگ هایی است که امیرالمومنین (علیه السلام) حضور نداشت و در جنگ نبود، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رفت و هرچه حضرت (علیه السلام) اصرار کرد، فرمود: نه. ما داریم از مدینه می رویم، ۷۰۰ کیلومتر راه است می خواهم برگردیم، پل های پشت سرمان خراب نشده باشد. منافقین نباید اینجا را بگیرند و مدینه را ساقط کنند. تو بمان و مدینه را حفظ کن. جانشین گذاشت. آن وقت می شود بعد از خودش کسی را در نظر نگیرد، می شود هزار و چند سال از غیبت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) می گذرد، ولی الله العظم امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) در میان جامعه حاضر است اما ظاهر نیست.

وجود رهبر، امری انکارناپذیر

امام قابل رویت به چشم بنده و جناب عالی به دلیل اشکال خودمان است، من خودم را عرض می کنم نیست. می شود این جامعه را به خودشان واگذار کند و برود و هرکس هر کار می خواهد بکند، نه. فرمود: فقیه باید جامعه را اداره کند. روایت است، فرمود: رهبری و پیشوایی جامعه بعد از امام معصوم (عجل الله تعالی فرجه) در شأن کسی است که سه تا ویژگی دارد، عادل است و عدالت دارد. روایت است که فرمود: «لا یصلح الامامه»، [۲۷] رهبری جامعه برایش صلاحیت نیست مگر کسی که سه ویژگی دارد؛ در تصمیم گیری ها عادل باشد، دوم «حلم یملک به غضبه»، صبور، بردبار و پر حوصله باشد و سوم فرمود: مدیر باشد، تدبیر داشته باشد. [۲۸]

این است که مسئله ولایت فقیه به تعبیر حضرت امام (عجل الله تعالی فرجه) فرمود: کسی تصورش کند تصدیق می کند و خیلی روشن است. می گوید سه نفر سفر می رود، یکی رهبر باشد. حتی در دنیای کفر رهبر دارند، در نظام کفر رهبر دارند، امیر فاجر دارند ولی نیکو نیست. پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: هر جامعه ای امیر می خواهد حالا چه فاجر، چه نیکو. الان در دنیا در این تصمیم گیری های اسرائیل، آمریکا و جامعه اروپا، بالاخره یک کسی حرف نهایی را می زند.

در جامعه شیعه و جامعه حسینی، جامعه برخاسته از مبانی قرآن و روایی است و نمی شود که یک همچین امیری حاکم باشد. طبعاً باید ولی فقیه، کسی که آگاهی به دین دارد و کسی که ارتباط با مبانی قرآن دارد جامعه را اداره کند. این

معنای پیروی از رهبر است و یک چیز بسیار روشنی است. این را ما از حضرت ابوالفضل (علیه السلام) درس می گیریم. امشب پیرو محض ولایت بود، پیرو محض امام (علیه السلام) و حجت خدا بود. این هم چهار صفت.

وصف پنجم: مهربانی و ادب

ویژگی پنجم را بگویم و مقدمه روضه و شما را خسته نکنم. صفت پنجم حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) مهربانی و ادب بود. به تمام معنا مهربان و دارای حسن خلق است. گرچه عباس از ابوس می آید ولی به معنای خشن بودند در مقابل دشمن است. این یک صفت مثبت است کما اینکه درباره مسلمان ها هم می گوید: «اشداء علی الکفار»، [۲۹] مقابل کفار محکم هستند. در مورد امیرالمومنین (علیه السلام) هم دارد: «خشن فی ذات الله»، [۳۰] درباره خدا سفت و محکم بود.

حضرت عباس (علیه السلام) به این معناست که او در مقابل دشمن شدت برخورد داشت اما آنقدر مهربان و رئوف است که آمد خدمت حضرت اباعبدالله (علیه السلام) و گفت: برادر من نمی توانم صدای گریه ی بچه ها را بشنوم، من نمی توانم تشنگی این ها را ببینم و آرام باشم. این هم مهربانی حضرت عباس (علیه السلام) و از این صفت درس بگیریم، با هم مهربان باشیم، حسن خلق داشته باشیم، به امور هم برسیم، به فامیل سر بزنیم و مشکلات هم را رفع کنیم. اگر حضرت ابوالفضل (علیه السلام) در زندگی ما الگو نشود، به سر و سینه زدن ظاهر سازی است. آن سر و سینه زدن وظیفه است، مصیبت وظیفه است، اشک وظیفه است اما حضرت ابوالفضل (علیه السلام) را بشناس؛ چون امام صادق (علیه السلام) در زیارتنامه اش فرمود: آنکه او را نشناسد ملعون است. [۳۱] لعن فرمود. ملعون است آن کسی که تو را نشناسد.

امام (علیه السلام) در زیارتنامه اش، مورد لعن خداوند قرار دهد آن کسی که جهل به حق و مقام تو داشته باشد. برادران، خواهران و جوانان عزیز و همه کسانی که عرض من به استحضار شما می رسد، این ۵ صفت؛ استحکام ایمان، شجاعت، وفاداری، مهربانی و ولایت پذیری را عرض کردم که انشاءالله ما بتوانیم از این ویژگی ها درس بگیریم و در زندگی مان تحقق ببخشیم.

ذکر مصیبت

«السلام علیک ایها العبد الصالح المطیع لله و لرسوله»، [۳۲] سلام بر تو ای حضرت عباس (علیه السلام)، سلام بر تو ای افسر رشید کربلا، سلام بر تو ای باب الحوائج (علیه السلام)، سلام بر تو ای که امام صادق (علیه السلام) بر تو سلام نموده، امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) بر تو سلام نموده، امام سجاد (علیه السلام) بر تو سلام و درود فرستاده است. انشاءالله خدا قسمتتان کند کربلا کنار قبر با عظمتش.

وقتی از حرم حسینی (علیه السلام) می آیی بیرون و در بین الحرمین گام بر می داری، آهسته آهسته وارد حرم حضرت عباس (علیه السلام) می شوی. عظمت، ابهت و رشادت از حرم حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) به چشم می خورد. برویم از نزدیک عرض ارادت کنیم. امشب دل های شما را روانه کربلا کنم و دو سه جمله به یاد این شهید اشک بریزیم. آمد میدان، آمد کنار شریعه. عرض کردم همه دشمنان رفتند و همه تلاش حضرت عباس (علیه السلام) هم این بود بتواند یک مقداری آب به خیمه های حضرت اباعبدالله (علیه السلام) برساند و بتواند این لب های تشنه را سیراب کند. هر شهادتی را امام حسین (علیه السلام) برخوردی با آن داشته و جمله ای فرمود تاثیری داشته علی رغم آن صبر و بردباری و تسلیم امام حسین (علیه السلام). شهادت حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) بود که نوشتند: حضرت اباعبدالله (علیه السلام)، «بان الانکسار فی وجهه»؛ آثار شکست در چهره حضرت اباعبدالله (علیه السلام) و آثار انحنای در کمر حضرت اباعبدالله (علیه السلام) یک چیز طبیعی است.

برادری با این عظمت از دست داده و تسلیم محض است. رضا در زندگی اش است راضی است به رضای خدا اما این یک چیز طبیعی است یک وقتی خبر شهادت برادر و جنازه برادر را می بیند، انحنای در کمر حضرت اباعبدالله (علیه السلام) و حالت انکسار در چهره امام حسین (علیه السلام) پیدا می شود. شما می دانید دیگر مردی در خیمه نمانده بود. وقتی حضرت ابوالفضل (علیه السلام)، امام حسین (علیه السلام) را صدا زد؛ امام (علیه السلام) نمی توانست خیلی کنار بدن بماند؛ چون احتمال داشت او از علقمه می آید، نسبتاً هم فاصله زیاد بود. می آید علقمه، دشمن حمله کند به خیمه اش. لذا، نوشتند وقتی می رفت طرف علقمه، بر می گشت یک نگاه به خیمه می کرد و یک نگاه به علقمه. «طرفه بینه و بین الخيام متقسموا»؛ یک نکاتی داریم که در مقتل است.

خیلی ظریف نگاهش را بین خیمه و بین بدن حضرت عباس (علیه السلام) تقسیم کرده بود؛ یک نگاه به خیمه می کرد و یک نگاه به بدن حضرت عباس (علیه السلام). یک نگاه به خیمه می کرد و یک نگاه به دست های حضرت عباس (علیه السلام)؛ نتوانست خیلی بنشیند. همین قدر نشست کنار بدن حضرت عباس (علیه السلام) و صدا زد برادرم، بدان تا دیشب بچه هایم راحت می خوابیدند؛ چون عمو عباسشان (علیه السلام) زنده بود، تا دیشب دشمن خواب نداشت؛ چون حضرت عباس (علیه السلام) در میان لشکر بود.

برادرم، امشب دشمن راحت می خوابد؛ چون حضرت عباس (علیه السلام) نیست، امشب بچه هایم خواب ندارند؛ چون عمو عباس (علیه السلام) نیست. همین چند جمله را گفت و بلند شد. حالا حضرت زینب (سلام الله علیها) منتظر است، حضرت سکینه (سلام الله علیها) منتظر است، بچه ها ایستادند؛ یکی می گوید کاش نمی گفتیم تشنه هستیم، یکی می گوید کاش العطش نگفته بودیم، یکی می گوید کاش روی پاهایش افتاده بودیم و نمی گذاشتیم برود به طرف نهر و به طرف علقمه.

یکی می گوید صبر کنید شاید بیاید، یک شبحه ای دارد می آید. یکی می گوید این حضرت عباس (علیه السلام) است، حتماً عمویمان می آید و بابا دارد می جنگد. یکی می گوید امام حسین (علیه السلام) است، حتماً عمو دارد می جنگد. احتمالات در ذهن می چرخد و یک وقت دیدند امام حسین (علیه السلام) سر را پائین انداخته و کمر خمیده آمد حالا چه کسی برود پرسد؟ خودش داغ دیده است. چقدر داغ دیده، داغ روی و داغ فاصله. بعضی داغ ها چند دقیقه بیشتر نبوده، داغ حضرت علی اکبر (علیه السلام) ندیده، داغ حضرت قاسم ندیده، داغ عبدالله بن مسلم ندیده، داغ این صحابی ندیده؛ این داغ ها جمع شده، دل حضرت اباعبدالله (علیه السلام) مملو از مصیبت است.

«ساعد الله قلبك يا اباعبدالله (علیه السلام)»، قربان قلب داغدارت امام حسین (علیه السلام)، قربان قلب مصیبت دیده ات یا حضرت اباعبدالله (علیه السلام). یک کسی گفت: چیزی نگویم و دیگر نمک روی زخم بابا نپاشیم اما بچه کوچولو طاقت نیارود، دختر کوچولو رفت جلوی بابا، بابا «این عمی العباس»، بابا، عمویم حضرت عباس (علیه السلام) کجاست؟ بابا بابا، آب نمی خواهیم. خودش را بگو بیاید. چیزی نگفت: زبان نمی چرخد؛ آدم نمی تواند بعضی از این مصیبت ها را تصور کند. زبان نمی چرخد، نازدانه اش را در بغل گرفت، یک دستی سرش کشید و دستش را گرفت. بابا کجا می برد مرا؟ نکند می خواهد ببرد علقمه بگوید: ببین، عمویت دارد می جنگد و او زنده است. اما نه آنجا رفت آمد و آمد عمود خیمه حضرت عباس (علیه السلام) را خواباند.

این خیمه دیگر سالار ندارد، این خیمه دیگر... اینجا بود که تا خیمه خوابید، حضرت زینب (سلام الله علیها) صدا زد وای از اسارت، وای از در به در شدن، وای از بی سالار و بی سقا شدن.

«لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم»

حجة الاسلام و المسلمین رفیعی

[۱]. الارشاد، ج ۲، ص ۸۹.

[۲]. بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۲۳۰.

[۳]. التهذیب، ج ۶، ص ۶۵.

[۴]. سوره انعام، آیه ۹۸.

[۵]. همان.

[۶]. بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۲۲۲.

[۷]. التهذیب، ج ۲، ص ۱۰۹.

- [۸]. سوره فصلت، آیه ۳۰.
- [۹]. الکافی، ج ۲، ص ۷۳.
- [۱۰]. سوره حج، آیه ۱۱.
- [۱۱]. بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۲۶۵.
- [۱۲]. همان.
- [۱۳]. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۸۹.
- [۱۴]. الکافی، ج ۲، ص ۴۱۸.
- [۱۵]. غرر الحکم، ص ۲۱۹.
- [۱۶]. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۱.
- [۱۷]. همان.
- [۱۸]. سوره مدثر، آیه ۵۰.
- [۱۹]. سوره مدثر، آیه ۵۱.
- [۲۰]. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۱۱.
- [۲۱]. غرر الحکم، ص ۲۱۹.
- [۲۲]. سوره احزاب، آیه ۲۳.
- [۲۳]. سوره صف، آیه ۲ - بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۵۸۲.
- [۲۴]. بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۲۱۷.
- [۲۵]. التهذیب، ج ۶، ص ۶۵.
- [۲۶]. سوره اعراف، آیه ۱۴۲.
- [۲۷]. الکافی، ج ۱، ص ۴۰۷.
- [۲۸]. همان.

[۲۹]. سوره فتح، آیه ۲۹.

[۳۰]. بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۳۸۵.

[۳۱]. التهذیب، ج ۶، ص ۶۵.

[۳۲]. التهذیب، ج ۶، ص ۶۵.

پورتال رسمی پژوهشکده باقر العلوم علیه السلام <http://www.rbo.ir>